۴. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۰۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۰۳ خرداد ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- كلام صاحب مفتاح الكرامه در تواتر قرائات سبع
- استفاده از نتائج بحث ما برای مقابله با شبهه مصحف صنعا و شبهه ابوشامه
- جوهره قرآن کریم و ارتباط آن با حروف مقطعه؛ اهمیت کلام ابوفاخته
- ذهنیت علماء قبل از قرن یازدهم درباره تعدد قراءات و حدیث « حرف واحد»
- اختلاف قرائات در تفسیر تبیان
- لزوم تعلم علم نشانه شناسی
- کلام صاحب وسائل الشیعه در مورد تواتر قرائات سبع
- رسم و ضبط کلمات قرآن و نقش صنعت چاپ در آن‌ها
- اشتمال مصحف امیرالمؤمنین بر جمیع قرائات
- قرائت ابن عیاش در تفسیر مجمع البیان
- جواز قرائات متعدد در نماز
- جزئیت بسم الله در سوره
- سبعة احرف در قرآن و فتوای امام (ع)

پیشگفتار (خلاصه)

کلام صاحب مفتاح الکرامه در تواتر قرائات سبع

> فرع: قال أکثر علمائنا: یجب أن یقرأ بالمتواتر و هی السبع. و فی «جامع المقاصد» الإجماع علی تواترها. و کذا «الغریة». و فی «الروض» إجماع العلماء و فی «مجمع البرهان» نفی الخلاف فی ذلک. و قد نعتت بالتواتر فی الکتب الاصولیة و الفقهیة «کالمنتهی و التحریر و التذکرة و الذکری و الموجزالحاوی و کشف الالتباس و المقاصد العلیة و المدارک» و غیرها، و قد نقل جماعة حکایة الإجماع علی تواترها من (عن خ ل) جماعة. و فی رسم المصاحف بها و تدوین الکتب لها حتی أنّها معدودة حرفاً فحرفاً و حرکةً فحرکة مما یدلّ علی أنّ تواترها مقطوع به کما أشار إلی ذلک فی «مجمع البرهان» و العادة تقضی بالتواتر فی تفاصیل القرآن من أجزائه و ألفاظه و حرکاته و سکناته و وضعه فی محلّه لتوفّر الدواعی علی نقله من المقرّ لکونه أصلاً لجمیع الأحکام و المنکر لإبطال کونه معجزاً، فلا یعبأ بخلاف من خالف أو شکّ فی المقام[1]

«فرع: قال أکثر علمائنا»؛ مرحوم آسید جواد صاحب مفتاح الکرامه بعداً یک توضیحی میدهند. میفرمایند در متن کتاب ما بحث از مسأله قرائات نبود. ولی یکی از ساادات اجله که میخواستند اینها واضح شود، از من خواستند که این را اضافه کنم. لذا این «فرع» یعنی فرعی از اصل کتاب که در متن نبوده. خود ایشان آن را اضافه فرمودند. در این جزوهای که در دست شما است، صفحه سوم را ببینید. صفحه سوم سطر ششم؛ **«و السبب البا عث علی التعرّض لهذا الفرع الذی لم یذکره المصنّف و بسط الکلام فیه أنّ بعض فضلاء إخوانی و صفوة خلاصة خلّانی أدام اللّه تعالی تأییده سأل عن بعض ذلک و رأیته یحبّ کشف الحال عمّا هنالک»؛** لذا این فرع به این معنا است که در متن نبود.

بحمدالله صاحب این فرع و نویسنده –آسید جواد- فردی بسیار متتبع، عالم، آگاه، محقق، شناخته شده – رضوان الله علیه - هستند. از مبرزترین شاگردان مرحوم بحر العلوم بودند.

«قال اکثر علمائنا یجب أن یقرأ بالمتواتر و هی السبع»؛ در این صفحه اول و صفحه بعد تا زمانیکه به مقامات عشر برسیم، یک وجوب داریم و یک حرمت و عدم الجواز العمل داریم و یکی هم مورد اختلاف داریم؛ یجب، لا یجوز، مختلف فیه قیل بالجواز.

«یجب» چیست؟ این است که واجب است قرائات به هفت مورد باشد. «لایجوز» عدم جواز قرائت به بالای ده تا است. بین هفت تا ده مختلف فیه است. الآن میخواهند این را توضیح بدهند.

«و فی جامع المقاصد الإجماع علی تواترها»؛ اجماع امامیه بر تواتر قرائات سبع است.**«و کذا الغریة»؛** غریه چیست ؟ در مفاتح الکرامه غریه زیاد آمده است. در چاپ جدید هم به این صورت آمده. نمیدانم از کدام نسخه آمده. ما «العزّیه» داریم. الغریه هم در کتابها خیلی است. اگر در نرمافزار بزنید «الغریه» به مراتب بیشتر از «العزیه» است. ولی خب در الذریعه آشیخ بزرگ سه الغریه داریم که متأخر است. «العزیه» یکی برای جناب شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه است که متقدم است. در نجاشی العزیه آمده است. ولو مثل جواهر مفصل الغریه آمده است؛ ذکر الشیخ المفید فی الغریه. به غریه تعبیر شده است. اما عزیه را برای شخص عز الدین نوشته اند ای نه؟ در برخی از جاها هست. ما سه عزّیه داریم. اول عزّیه شیخ مفید است. دوم عزّیه محقق اول

صاحب شرایع است. سوم عزّیه علامه حلی است. اینها در الذریعه آمده است. حال ظاهراً در اینجا الغریه نوشته شده. در نرم‌افزارها در چاپ های مفتاح الکرامه الغریه آمده، نمیدانم ماشین نویس غریه نوشته ای در خود طبع کتاب هم همان غریه آمده؟ باید از محقق کتاب سؤال شود. حال فعلاً ما این دو تا را داریم.

در اینجا مطمئن هستیم که منظور مفتاح الکرامه عزّیه مفید نیست. لذا ای منظور عزّیه محقق اول است ای عزّیه علامه حلی. بیشتر شاید به علامه منا‌سبت داشته باشد. چون این اجماع و امثال این مطلب، در کتب متعدد علامه هم آمده است. اما چون العزیه و الغریه در مفتاح الکرامه بسیار به کار رفته –متأسفانه در دسترس نیست- باید از قرائن جاهای دیگر کشف کنیم؛ اینکه در مفتاح الکرامه این قدر به کار رفته مقصود کجا مقصود عزیه محقق اول است و کجا مقصود عزّیه علامه است؟ آیا عزّیه علامه در دستها بوده ای نه؟

شاگرد: غریه نسبت به غریو است اما عزیه یعنی چه؟

استاد: شخصی به نام عز الدین در خواست کرده که این کتاب را بنویسند، شده العزیه. یعنی رساله‌ای که به‌خاطر در خواست عز الدین نوشته شده است.

شاگرد: محقق غریه دارد لذا احتمالاً برای محقق باشد.

استاد: برای محقق هم همین دوتا آمده است. از المسائل الغریه برای محقق معروف است اما در الذریعه ملاحظه کنید. ایشان میگویند العزیه. برای خود محقق اول هم میگویند العزّیه، نمیگویند الغَرّیه. به نظرم سه تا الغرّیه در الذریعه هست که همه مربوط به متاخرین است. الغَرّیه مربوط به علامه نیست. پس درست العزّیة است.

شاگرد: العزّیه در دسترس هست؟

استاد: نه، نیست. عجیب تر از آن عزیه شیخ مفید است. چقدر در دست فقها بوده و کتاب فقهی بسیار مورد ارجاع بوده. من قبلاً عرض کردم خیلی از کتابها هست که یک دفعه محو شده، یکی از شواهد آن العزّیه شیخ مفید است. تا قرن هشتم در دست ها بوده اما قرن یازده و دوازده که میآید یک دفعه میبینید که دیگر نیست. اما اینکه کجا رفته؟ با توضیحاتی که عرض کردم اگر درست دربیاید، معلوم میشود که چه شده.

«و فی الروض»؛ روض شهید ثانی،**«إجماع العلماء و فی مجمع البرهان»؛** محقق اردبیلی،**«نفی الخلاف فی ذلک»؛** در اینکه این هفت تا متواتر است. به قول آن آقا میفرمودند مرحوم محقق اردبیلی به این زودی ها تسلیم نمیشوند؛ همینطور شروع میکند که بعضی جاها صاحب جواهر تعبیرات عجیب و غریبی برای محقق اردبیلی میآورند که الآن به زبان من نمیآید. یعنی محقق به این صورت است که این هفت قرائت برایش صاف است. لذا بعداً محقق اردبیلی در عشر به میدان شهید میرود. تنها به میدان شهید نمیرود، بلکه به میدان شهید اول، شهید ثانی، محقق ثانی هم میرود. با همه اینها در میافتد. اما در این هفت قرائت برایش صاف است. این ها مهم است؛ یعنی کسی که به این صورت نیست که زود تسلیم شود میگوید «نفی الخلاف فی ذلک».

«و قد نعتت بالتواتر»؛ یعنی قرائات سبعه،**«فی الکتب الاصولیةوفی الفقهیةکالمنتهی و التحریر و التذکرة و الذکری و الموجزالحاوی و کشف الالتباس و المقاصد العلیة و المدارک و غیرها، و قد نقل جماعة حکایة الإجماع علی تواترها من جماعة»؛** یک جماعتی از جماعتی نقل اجماع بر تواتر کرده‌اند.

«و فی رسم المصاحف بها و تدوین الکتب لها حتی أنّها معدودة حرفاً فحرفاً و حرکةً فحرکة مما یدلّ علی أنّ تواترها مقطوع به»؛ از نظر عبارت دوتای آن جور نیست. ولو میشود توجیه کرد و توضیح آن در ذهن من آمد و ممکن است شما بفرمایید که درست است. اما عرض من این است که اگر هم مبتدا و هم خبر حرف ج داشته باشد، توجیهش زور میبرد. لذا عبارت باید یکی از دو جور باشد. ای باشد «و فی رسم المصاحف ما یدل» ای «رسم المصاحف مما یدل». اما اینکه «و فی رسم المصاحف مما یدل» باشد که هم «فی» و هم «من» بیاید سخت است. البته توجیه‌پذیر هست که «موجودٌ» ای «یوجد» در تقدیر بگیریم. ظاهراً «مما»، «ما» بوده.

نمایه: تدقیق عبارتی در «و فی رسم المصاحف مما یدل»

«**و في رسم المصاحف ما يدل على ان تواترها مقطوع به كما أشار إلى ذلك في مجمع البرهان و العادة تقضي باستواتر في تفاصيل القرآن من أجزائه**»؛ اجزاء، تقسیم‌بندی قرآن کریم به جزء ها است.«**و ألفاظه و حركاته و سكناته و وضعه في محلّه لتوفّر الدواعي على نقله من المقرّ**»؛ کسی که قرآن را قبول دارد و مسلمان است.«**لكونه أصلا لجميع الأحكام**»؛ اصل همه چیز است.«**و المنكر لإبطال كونه معجزا**ً»؛ برای منکر قرآن تا آن را ابطال کند و با آن مقابله کند. خود تکرار او سبب تواتر آن می‌شود. «**فلا يعبأ بخلاف من خالف أو شكّ في المقام**»؛ کسی که در اینجا گفته قرائات سبع متواتر نیست.

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۰۹

استفاده از نتائج بحث ما برای مقابله با شبهه مصحف صنعا و شبهه ابوشامه

من تأکید دارم که مقدماتی را عرض کنم. پنج-شش سال پیش که این مباحثه شروع شد، ابتدائش آسان بود اما افتاد مشکل ها! یعنی طول کشید و چه چیزهایی در طی مباحثه پیدا شد. خود من طلبه که سالها گذشته بود نشنیده بودم. اما وقتی به دنبالش رفتیم دیدیم عجب! چه چیزهایی هست که ما نمیدانستیم.

الآن که این مصحف صنعا کشف شده، غربیها به خیالشان فکر میکردند که یک زلزلهای است لذا آن را مخفی میکردند و جزء اسرار میدانستند تا سر جایش بهعنوان بمب اتم علیه اسلام از آن استفاده کنند. آنها که خبر ندارند. عرض کردم مثل من طلبه هم نمیدانستم. وقتی اطلاعات آدم در اینها وسیع شود میبیند که اینها دو دو تا چهارتای مطالب است. چیزی نیست که در منابع نباشد. بلکه ما خبر نداریم. آنها هم خبر نداشتند، به خیالشان فکر میکردند که حالا چه شده! لایه زیرین مصحف صنعا که مصحف ابن مسعود بوده را پاک کردهاند و روی آن مصحف عثمان را نوشته اند. آنها میگویند لایه زیرین را ما خواندیم و اینطور شد! اینها یک واضحاتی است که تک تکشان روشن و مبرهن است و اطلاعاتشان هم موجود است. یعنی یک چیزی نیست که تازه کشف شود. بله، یک مصحفی از پوست گاو درآمده و شاهدِ موجود میشود و الا همه مباحث و مطالبش هست.

ببینید هفته قبل عرض کردم زرقانی چه گفت؟ زرقانی استاد الازهر بود؛ گفت من در چاپ اول کتاب همراه ابوشامه در «تسکب العبرات»؛ یک حرف چرتی که ابو شامه گفته است؛ تسکب العبرات؛ کجا تسکب العبرات؟! میگویید که همراه او بودم اما بعد از اینکه اطلاعاتم متسع شد –این برای کسی که خودش استاد است کم نیست- میگویید بعد از اینکه اطلاعات من وسیع شد و چیزهایی را که نمیدانستم را دانستم؛ وقتی بهدنبال آن رفتم و اینها را دیدم، دیدم حرف ابو شامه درست نیست؛ ردیه هایی که ابن جزری علیه او دارد را به تفصیل در کتابش آورده است. گفته ابن جزری در ردی که علیه ابو شامه دارد، من را از اینکه جواب ابو شامه را بدهم بینیاز کرده است. پس ما در این مقام به این نکات نیاز داریم .

جوهره قرآن کریم و ارتباط آن با حرف مقطعة؛ اهمیت کلام ابوفاخته

من دو نکته را عرض می‌کنم و بعد وارد می‌شوم. نکته اول تکراری است که همیشه لازم می‌دانم عرض کنم. در این مباحث تا زمانی‌که از لسان خود ثقلین نفهمیم که قرآن کریم چیست، این بحث‌ها ابتر است. آب پاک بر دست همه می ریزیم. باید آن تکرار شود و نباید فراموشمان شود. مکرر عرض کردم قرآن کریم با مسأله تحدی جوش خورده است. تحدی یعنی من کلام خدا هستم و مثل آن را بیاورید. تحدی در قرآن کریم با حرف مقطعه قرآن جوش خورده است. مفصل در این‌باره صحبت کردیم. الآن تنها فهرست وار عرض می‌کنم. تحدی سر نمی‌رسد و به حد اعلای نفس الامری خودش سر نمی‌رسد الا به درک حرف مقطعه. آن چیزی که رابطه تحدی و حرف مقطعه را توضیح می‌داد، حرف سعید بن علاقه ابو فاخته بود. عرض کردم اولی که من حرف او را در المیزان دیدم گفتم این مفسر برای چه زمانی است؟ قرن دهم است یا نهم است؟ وقتی که رفتم بررسی کردم دیدم که از اصحاب خاص امیرالمؤمنین سلام الله علیه است. از رفقای کمیل و سلیم است. طبری با سند حرف او را می‌آورد.

می‌گوید قرآن ریختش این است که «منها یستخرج القرآن[1]»؛ کل قرآن را می‌توانید از حرف مقطعه در بیاورید. حالا یک کتاب پیدا کنید که انبیاء سابق گفته‌اند ختم نبوت به کسی می‌شود که کتابی با الحروف المقطعه می‌آورد. همه شیعه و همه سنی این را نقل کرده‌اند که در کتب سابق با الحروف مقطعه بود. پس قوام قرآن به تحدی است. به حروف مقطعه است. حروف مقطعه به‌گونه‌ای است که یستخرج منه القرآن. این جور رابطه برقرار است. «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا من المَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ[2]»؛ قبلاً صحبت از این‌ها شده است هر کدام را که خواستید مراجعه کنید و فایل های آن‌ها را ببینید. هر چه همه رسیده در فدکیه گذاشته‌ام. منابعش را گذاشته‌ام. «سبعا من المثانی»، مثانی به چه معنا است؟ ببینید که چقدر حرف در مورد آن زده شده است؟! خود ابو فاخته که گفت «المحکمات فواتح السور» در «السبع المثانی» می‌گوید «المثانی ام الکتاب». نمی‌گوید حروف مقطعه هستند. خیلی جالب است. هر دو جا را نگاه کنید. حرف ابو فاخته به‌عنوان یکی از وجوه حروف مقطعه، متاسفانه در هیچ کتاب تفسیری نیامده است. در کتاب‌ها ایزده وجه و در تفسیر فخر رازی ۲۱ وجه آورده‌اند اما به‌عنوان یک وجه همه این را در ضمن بحث از حروف مقطعه نگفته اند. خیلی عجیب است. من مکرر این را عرض کرده‌ام. این باید سان داده شود و ذکر شود که یکی از وجوه معانی حروف مقطعه این حرف ابوفاخته است. خب چرا نگفته اند؟ نمی‌دانم چرا نگفته اند. یک وجهی که فعلاً ظاهر است این است: طبری حرف ابوفاخته را ذیل «الم» نیاورده است. بلکه در ذیل آیات محکم و متشابه آورده است. چون آن جا آمده وقتی سرجایش بحث می‌کردند در دسته‌ها نبوده. و الا اگر طبری که تفسیر متقدم است، سر جایش آورده بود مفسرین همه به‌عنوان وجهی از وجوه آن را می‌گفتند.

وقتی طبری در ذیل «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ[3]» می‌گوید که ابو فاخته گفته «ام الکتاب فواتح السور منها یستخرج القرآن؛ الم ذلک الکتاب، منها یستخرج

سورة البقره، الم الله لا اله الا هو؛ منها یستخرج آل عمران». ما مفصل از آن بحث کردیم. این در کتب نیامده ولی مهم است. حالا ببینید ابوفاخته میگوید چه چیزی فواتح السور است؟ میگوید ام الکتاب فواتح السور است. همین ابوفاخته در ذیل آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي[4]» میگوید «السبع المثانی ام الکتاب». چون یکی از اسماء معروف سوره مبارکه حمد «ام الکتاب» است، کسانی که به اینجا رسیدند میگویند ابوفاخته میگوید سبع المثانی سوره مبارکه حمد است. ما هم مشکلی نداریم اما روی مبنای خودش او که این را نمیگوید. آن جا گفته السبع المثانی ام الکتاب. یعنی السبع المثانی هم در این وجه نقل او، حروف مقطعه هستند. ببینید اینها چطور به هم مربوط است؟! حالا اینکه «فَأَجْرَى جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ عَلَى سَبْعَةٍ[5]» بماند.

لذا تا این مسأله حل نشود و این ارتباطات جا نگیرد تعدد قرائات و جاگرفتنش ثبوتا حل نمیشود. وقتی آنها حل میشود این بحثها جلو میرود. پس ما باید از بیانات خود ثقلین در فهم جوهره قرآن کریم که چطور کتابی است، استفاده کنیم و اینکه چرا خداوند میفرماید اگر همه جمع شوید نمیتوانید مثل آن را بیاورید. خیلی فصیح و بلیغ است؟! خب ببینید خیلی بحثها شده. نه، چون قرآن کریم تدوین تمام تکوین است. و چون تکوین تنها یک خالق دارد و یک عالم به تمام تکوین دارد، کتابی هم که میتواند تدوین آن تکوین باشد تنها یک کتاب است. تحدید کننده و تعیین دقیق ضوابطش هم با کسی است که سر جایش وقتی میدان باز شد، خداوند علمش را به او داده، تحدی میکند. حالا جای خودش مفصل صحبت کردیم.

---

[1]تفسير الطبري جامع البيان ت شاكر ج۶ ص۱۸۳؛ حدثنا عمران بن موسى قال، حدثنا عبد الوارث بن سعيد قال، حدثنا إسحاق بن سويد، عن أبي فاختة أنه قال في هذه الآية:"منه آيات محكمات هن أم الكتاب"، قال:"أم الكتاب" فواتح السور، منها يستخرج القرآن - (الم ذَلِكَ الْكِتَابُ) ، منها استخرجت"البقرة"، و (الم اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ) منها استخرجت"آل عمران

[2]الحجر : ۸۷

[3]آل عمران ۷

[4]الحجر ۸۷

[5]إِنَّ اللَّهَ فَرْدٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ وَ فَرْدٌ اصْطَفَى الْوَتْرَ فَأَجْرَى جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ عَلَى سَبْعَةٍ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَ قَالَ: خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً وَ قَالَ جَهَنَّمُ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ وَ قَالَ: سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ وَ قَالَ: سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ قَالَ: حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ وَ قَالَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَأَبْلِغْ حَدِيثِي أَصْحَابَكَ لَعَلَّ اللَّهَ يَكُونُ قَدْ جَعَلَ فِيهِمْ نَجِيباً إِذَا هُوَ سَمِعَ حَدِيثَنَا نَفَرَ قَلْبُهُ إِلَى مَوَدَّتِنَا وَ يَعْلَمُ فَضْلَ عِلْمِنَا

ذهنیت علماء قبل از قرن یازدهم درباره تعدد قراءات و حدیث « حرف واحد»

این بخش اول بود. اما بخش دوم؛ عرض کردم یک سؤال در ذهن من بود، آن را تکرار می‌کنم. سؤال این است: از قرن یازدهم به بعد از مثل جناب فیض، سید نعمت الله، سید صدر شارح وافیه یک فضای باز شد و جلو آمد. قبل از آن‌ها یک فضای عجیبی بود که فراموش شده. اصلاً مباحثه ما در این پنج-شش سال این بود که به این رسیدیم و برای ما واضح شد که به قرن هشتم و نهم برویم. به زمان شهید اول برویم و ببینیم که ذهنیت آن‌ها چه بوده. ذهنیتی که الآن فراموش شده. آن‌ها که آدم‌های کمی نبودند. یک عمر در زحمت و کار بودند. فضای آن‌ها کلاً فراموش شده. سؤالی که در ذهن من بود این است که از بعد از قرن یازدهم همه بزرگانی که بحث می‌کنند روی کرسی محکمی نشسته‌اند. الآن هم که سید جواد می‌خواهند حرف بزنند در یک فضای سنگینی هستند که وقتی می‌خواهند تواتر را بگویند هشت خلاف آن را مطرح می‌کنند. شوخی نیست. هشت امر شاهد می‌آورند که این تواتر نمی‌تواند به شارع مقدس برسد. البته زرنگی ایشان این است که مدام وجه هایی را ذکر می‌کنند. یعنی راه را نمی بندند. یک جای آن را بسته‌اند که اگر حرف رازی درست باشد، امتنع الجواب[1]. آن هم در چند سطر بعد می‌گویند که لم یسمع من احد غیر الرازی و الظاهر الاتفاق علی خلافه[2]. این هم خیلی جالب است. می‌گویند که رازی برای خودش یک چیزی گفته است. اگر حرف او درست باشد امتنع الجواب. صاحب مفتاح الکرامه در آن فضای سنگین خیلی خوب بحث را جا گذاشتند.

قبل از قرن یازدهم را ببینیم؛ مرحوم فیض –در فضای اخباری‌ین- فرمودند روایت حرف واحد –طبق فضای اخباریه- یعنی قرائت صحیحه یکی است. سید نعمت الله چه فرمودند؟ فرمودند جمهور مجتهدین من اصحابنا بر این هستند که «کلّ ممن نزل به الروح الامین» اما ما قبول نداریم. چرا شما اخباری‌ین حرف جمهور مجتهدین را قبول ندارید؟ چون روایت می‌گوید «ان القرآن حرف واحد نزل من عند واحد». این را همه سید نعمت الله می‌گوید. شارح وافیه –سید صدر- همه همین را دارند. مرحوم آسید محمد مجاهد در مفاتیح الاصول از شرح وافیه سید صدر همین جمله را نقل می‌کنند. وحید بهبهانی رئیس المجتهدین و متأخر هستند. ایشان با سید صدر –صاحب وافیه- رابطه شاگردی و استادی خاصی دارند. معروف است آن قسمتی که ایشان بودند اصلاً شرح سید صدر بر وافیه صبغه اخباری پیدا نمی‌کند. مدام به این طرف میل پیدا می‌کند. معروف است. آن بخشی که وحید در درس سید صدر نبودند مدام به آن طرف میل پیدا می‌کند. علی ای حال بین این دو بزرگوار رابطه شاگردی و استادی بوده.

در این مسأله که ما بحث می‌کنیم رئیس المجتهدین –وحید بهبهانی- به این جانب میل پیدا کردند که حرف واحد است. پس قرائت صحیحه یکی بیشتر نیست. حرف واحد یعنی در تعدد قرائات. فرمودند عندنا حرفٌ واحد. بعد از ایشان هم این مدام قوی شده؛ تا زمان ما که دیگر عجائب شده است! یعنی هر کسی که در این فضا بحث می‌کند دلش جمع است که تکیه من به کوه است و مستند بسیار قوی دارم.

سؤال من این است: از این زمان به بعد خوب است؛ می‌گوییم حرف واحد است و دلمان جمع است. شیعه می‌گوید حرف واحد، پس تعدد بی تعدد. این سه-چهار قرن اخیر دیگر در کتابها این جا می‌گیرد. به قبل از این قرن می‌رویم. به زمانی می‌رویم که آسید جواد آن را می‌گویند. زمان محقق کرکی و شهید اول. آنها شیعه نبودند؟! آنها کافی را نخوانده بودند؟! آنها حدیث حرف واحد را نشنیده بودند؟! این واقعاً سؤالی است که چندین سال در ذهن من است. برای آن شواهدی هم پیدا کردم. شما هم بعداً هر چه توانستید له و علیه‌اش بیان کنید.

در ذهن شهید اول و محقق ثانی چه بوده که وقتی می‌گویند تواتر است و همه این قرائات هفت گانه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسد، روایت حرف واحد را چطور معنا می‌کردند؟! می‌توان گفت که شهید ثانی مجمع را ندیده است؟! تبیان شیخ الطائفه را ندیده؟! مگر شیخ در مقدمه تبیان و طبرسی در مقدمه مجمع نفرموده اند ولو تعدد قرائات هست اما المشهور من روایات الامامیه ان القرآن حرف واحد. مگر این را ندیده بودند؟!

آسید جواد حرف دو شیخ را می‌آورند و می‌گویند:

«و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما وقع لأربابها[3]»؛ البته نظر تحقیقی هنوز نیست. بلکه می‌گویند «قد یعطی» یعنی «یمکن ان یعطی»، «یحتمل ان یعطی». « قد یعطی أن التواتر إنّما وقع لأربابها»؛ یعنی تواتر تنها به عاصم، به نافع و به حمزه می‌رسد و تمام. نه اینکه از این هفت تا همه به پیامبر خدا برود. یعنی پیامبر هفت جور بیان فرموده‌اند. خب شهید ثانی کلام هذین الامامین را ندیده اند؟! شهید اول ندیدند؟! علامه حلی ندیدند؟! در ذهن علامه و شهید چه بود که به این محکمی می‌گویند «کل مما نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین[4]». اینها عبارت شهید در المقاصد العلیه است.

شاگرد: حرف واحد به چه معنا است؟

استاد: عرض می‌کنم. صحبت سر این است که حرف واحد به چه معنا است؟ از قرن یازدهم به بعد نزدشان خیلی روشن است. اول فیض بودند، سید نعمت الله، سید صدر، وحید بهبهانی و تا الآن آمده که نوعاً غلبه هم دارد، می‌گویند حرف واحد یعنی آن چه که ملک وحی آورده یک قرائت است؛ یا مالک است یا ملک یوم الدین. دو تا نیاورده است. حرف واحد است.

شاگرد: ربطی به نزول دفعی ندارد؟

استاد: اگر داشته باشد هم الآن کلام صاحب وسائل را می‌خوانم. آن احتمال دیگری است. فعلا آقایان حرف واحد را به این صورت معنا می‌کنند. و لذا عرض کردم مرحوم آمیرزا هاشم آملی گفتند کان شیخنا الحائری یحتاط. آشیخ عبد الکریم در نماز هر دو را می‌خواندند. احتیاط این است که هم ملک و هم مالک را بگوییم تا در نماز کلام خدا را گفته باشم. بعد آقای آملی می‌فرمایند نظر من این است که این احتیاط درست نیست. چون یکی از آنها کلام آدمی است لذا باید دو نماز بخوانیم! مرحوم آقای خوئی در البیان همین را دارند. می‌خواهند بگویند که طبق اجماعات و امثال این ها، نه این احتیاط لازم نیست.

علی ای حال فعلاً حرف واحد این است. سؤال من این است که قبل از قرن یازدهم علماء چطور خودشان را قانع می‌کردند؟! خیلی مهم است. این بین شیعه مبهم نبود. در کافی شریف بود. همینطور در مقدمه مجمع و تبیان بود. آن وقت اینها بگویند «اجمع ... کل مما نزل علی...»؟! چطور جمع می‌کردند؟! این سؤالی بود که در ذهن من بود. الآن هم هست. به این معنا که می‌خواهم واضحتر شود. یعنی واقعاً خودمان را در فضای ذهنی آنها ببریم و ببینیم که آنها از حرف واحد چه درکی داشتند که این حرفها را می‌زدند. این اجماعات را نقل می‌کردند و درعین‌حال بین این ها در ذهن آنها تعارف نبود. وقتی این را می‌خوانیم این سؤال در ذهنتان باشد.

قبل از اینکه عبارت ایشان را بخوانم این را عرض می‌کنم؛ چیزی که برای این مطلب ما سبب شد، قضیه صنعت چاپ بود. صنعت چاپ خیلی کار کرد. خود دانی می گوید که در مصاحف بهتر این است، حالا عبارت را بخوانیم به المصاحف که رسیدیم در متن توضیح آن را عرض می‌کنم که چاپ چه کار کرد.

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج ٧ ص ٢١٨؛ و إن صحّ ما نقله الرازي من منع بعضهم الناس عن قراءة غيره اشتدّ الخطب و امتنع الجواب.

[2]هما ن ص٢١٩؛ نعم يتجه المنع إن كان المرجّح لإحداهما يمنع من الاخر و لم يسمع ذلك إلاّ من الرازي و ظاهرهم الاتفاق على خلافه

[3]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)، ج٧، ٢١٥

[4]المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية 245؛ و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و ال مستحبّ، فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و توهينا على أهل هذه الملّة. و انحصار القراءات فيما ذكر أمر حادث غير معروف في الزمن السابق، بل كثير من الفضلاء أنكر ذلك خوفا من التباس الأمر و توهّم أنّ المراد بالسبعة هي الأحرف التي ورد في النقل أن القرآن انزل عليها، و الأمر ليس كذلك، فالواجب القراءة بما تواتر منها.

اختلاف قرائات در تفسیر تبیان

اول عبارت صاحب وسائل را بخوانم. خیلی جالب است. صاحب وسائل بهعنوان بقیة السلف و بدء الخلف است؛ یه عنوان یک واسطه ای بین این دو زمانی است که ما بحث میکنیم. زمان ما از جناب فیض شروع میشود. فی الجمله تردیدی هم در کلام مجلسی اول هست. شیخ بهائی نه. شیخ بهائی هم در زبدة الاصول و هم در العروه قرائات سبع را میپذیرند[1].ایشان تفسیرالعروه دارند؛ جناب محدث نوری در فصل الخطاب، کلام تفسیر العروه شیخ بهائی را میآورند و در هم میکنند. برای من خیلی عجیب بود. فصل الخطاب را که مرحوم نوری نوشتند شاید ثلث درگیری ایشان با علماء بزرگ شیعه است. خب مگر این جور میشود؟! خیلی عجیب است! خود من تعجب میکردم. مدام مجبور میشوند که در کنند. طبرسی را در کنند. ردهایی هم که اصلاً جور در نمیآید. در مقدمه طبرسی و تبیان هست. آیه میفرماید: «وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً[2]»، شیخ در تبیان و طبرسی در مجمع میفرمایند اختلاف سه جور است. دو اختلاف، بد است که من عند الله ممکن نیست واقع شود. یک اختلاف هم هست که خوب است و حسن کار است و من عند الله هم میتواند باشد؛ یکی از آن وجوه القرائات است. این را شیخ در تبیان میفرمایند.

برای این فرمایش شیخ این مثال به ذهنم میآید: اگر شما بگویید هر کلمهای از کلمات قرآن شاخه گل است، ایشان میگویند اگر آن شاخه گل را بردارید و یک دسته گل زیبا بگذارید، قشنگ تر میشود یا زشت تر میشود؟ اگر دسته گل مناسب آن محل را بگذارید. آیا زشت تر می شود ؟ به این بستگی دارد که در کجا چه جور دستهای را بگذارید. شبیه همین در تفسیر منسوب به امام عسگری است که حضرت فرمودند وقتی یهود با حضرت برخورد کردند دو جور برخورد داشتند؛ هم مسخره کردند و هم تکبر کردند.

جالب این است مرحوم فیض که میگویند قرائت صحیحه یکی است، خودشان علیه خودشان، وقتی به این آیه میرسند همین را میآورند که امام فرمودند: «قالوا قُلُوبُنا غُلْفٌ[3]» و «قالو قلوبنا غُلُف». حضرت هر دو را توضیح میدهند و میگویند «وكلتا القراءتين حق وقد قالوا بهذا وهذا جميعا[4]». ببینید چه دسته گلی میشود! یعنی شما با یک غُلف، کاری میکنید که یک دسته میگذارید. به جای اینکه در موضع غُلف یک شاخه بگذارید، دو شاخه را به هم میبندید و آن جا میگذارید. هم قرائت «غُلف» میشود و هم قرائت «غُلُف». هر دوی آنها هم درست است. امام میفرمایند «حق قالوهما». البته ما بحث ثبوتی آن را مفصل تر انجام دادیم.

---

[1] العروة الوثقي في تفسير سورة الحمد و الرحلة / 85 / [بحث في القراءة] ..... ص : ۸۵؛ ثمّ في هذا المقام بحث يحسن التنبيه عليه، و هو أنّه لا خلاف بين فقهائنا- رضوان الله عليهم- في أنّ كلّما تواتر من القراءات تجوز القراءة به في الصلاة

[2] النساء ۸۲

[3]البقره ٨٨

[4]التفسير الصافي ج١ ص ١٥٨

لزوم تعلم علم نشانه شناسی

از پیشنهاداتی که برای من آمده این است؛ یکی از مهمترین علومی که امروزه نوپا است و بعدا برای کسانی که میخواهند در این مسائل فهم عمیق داشته باشند، علم نشانه شناسی است. امروزه نوپا است. ولی کسی که در آن جا تخصص پیدا بکند و کار علمی بکند، این ها را خوب سر در میآورد. علم نشانه شناسی در قرن بیستم از زبان شناسی شروع شد. ولی بعدا ًفهمیدند که خود زبان هم یکی از صغریات نشانهها است. این علم هنوز نوپا است. من قبلا ًاینها را مفصل عرض کردهام. نشانههای چند منظوره یعنی دسته گل، نشانههای چند موضعی یعنی دسته های گل. شما میتوانید یک نظامی برپا کنید؛ گاهی موضع هایی که شما دارید تک موضعی است. یعنی یک شاخه گل میآید و می نشیند. اما در نظام نشانهها شما میتوانید موضع هایی درست کنید که چند منظوره است. یعنی یک نشانه با چند هدف است. مثالی که از آن بحث کردند مشترک لفظی است. البته می گویند مشترک لفظی دو وضع دارد. علی ای حال در نظام زبان، یک لفظ است که چند کار از آن بر میآید. میتواند با یک لفظ چند معنا افاده شود. در تعدد قرائات وحدت موضع است. وحدت موضع که جلوترصحبت شد. شما در یک موضع کلامی، میتوانید چند نشانه با منظورهای مختلف بگذارید.

کلام صاحب وسائل الشیعه در مورد تواتر قرائات سبع

داشتم واسطه بین جلوتری اه و گذشته اه را عرض میکردم. این واسطه جناب صاحب وسائل هستند. در زمان صاحب وسائل که معاصر فیض بودند، مطالب فیض و امثال او هنوز جا نگرفته بود. اصلاً اول شخص اینها بودند. صاحب وسائل در همان فضای شهید هستند. و لذا کتابی که معاصر آنها علیه آنها نوشته بود، به نام تواتر القرآن است. تواتر القرآن صاحب وسائل در نرمافزار مشکات هست. چاپ شده است. شاید هم گفته اند که دو چاپ شده است. من چند سطر از عبارت ایشان را میخوانم تا ببینید صاحب وسائل که یک محدث هستند که میدانند روایات شیعه بر حرف واحد هست، چطور میخواهند جمع کنند و یک کتابی به نام تواتر القرآن بنویسند؟! بعداً هم محکم میگویند اینکه مسخره است که میگویید تواترها الی اصحابها. مگر عاصم چه کاره است؟ یعنی او کسی است که کلام خدا در بیاورد؟! اگر ما میگوییم تواتر است یعنی به اصل میرسد نه اینکه به اینها میرسد، اینها که کاره ای نیستند. ابن مجاهد چه کاره بوده؟! عبارت ایشان این است:

> الحادي عشر؛ إنّه لا يستحيل عقلا و لا نقلا كون هذه القراءات متواترة عن النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله كما صرّح به علماء الخاصّة و العامّة و كثيرا مما أورده سابقا شاهد عليه، و ذلك إمّا أن يكون نزل على وجه واحد ثمّ جوّز النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله بأمر من اللّه الوجه الآخر أوالباقي أو قرأ عليه السّلام بكلّ واحدة مرّة أو جبرئيل قرأ كذلك. و لا ينافيه نسبة القراءة فإنّها بسبب الاختصاص و الاختيار و الإضافة صادقة بأدنى ملابسة و لا ينافي ذلك تواترها قبله و في زمانه و بعده و لا يلزم حرف غالبا مع كثرة القراءات و لا ينافي ذلك قراءة نصف القرآن بحذف البسملة فإنّ ذلك مستثنى بإجماع أصحابنا و نصوصهم على عدم جواز تركها في الصّلاة، فما المانع من أن يكون تواتر عن النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله قراءتها تارة و تركها في غير الصّلاة أخرى دلالة و نصّا منه على الحكمين فاختلف القرّاء في الاختيار؟ و قد عرفت سابقا أنّ الإماميّة روت أنّ القرآن نزل على سبعة أحرف و روت أيضا أنّه نزل بحرف واحد، و الجمع ممكن بأن يكون نزل على حرف واحد و نزل أيضا أنّه يجوز القراءة بسبعة أحرف فيصدق الخبران من غير منافاة...أقول: إذا ثبت هذا فيصدق أنّ السّبعة أحرف منزلة إمّا حقيقة و تفصيلا [و] إمّا بأن يكون نزل واحد ثمّ نزل تجويز ستّة و يصدق أنّ السّبعة لم ينزل و إنّما نزل واحد كما روى المعاصر سابقا و لا منافاة بين الأمرين[1]

«الحادي عشر»؛ ثبوتی بحث میکنند.**«إنّه لا يستحيل عقلا و لا نقلا كون هذه القراءات متواترة عن النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله»؛** میگویند نه عقل محال میداند و نه نقل.**«كما صرّح به علماء الخاصّة»؛** خاصه همین است که ما الآن در کلام صاحب مفتاح الکرامه میخوانیم.**«و العامّة»؛** عامه هم که مفصل است.شما بدانید الآن هر کسی در الازهر متخصص میشود برایش واضح میشود؛ تا آن جایی که من تفحص کردم تمام دانشگاههای اردن، مغرب، تونس، مصر، عربستان

و هر کجایی که در رشته‌های علوم قرآنی جلو می‌روند برایشان واضح می‌شود که عشر متواتر است. یعنی قشنگ همراه شهید اول می‌شود. این خیلی جالب است که وقتی جلو می‌روند می‌گویند معلوم است که عشر متواتر است. این از کارهایی است که امروزه هست. لذا ایشان می‌گویند «صرح به علماء الخاصه و العامه».

شاگرد: تعداد را نگفته اند.

استاد: صحبتشان سر سبع است. ما حرفی نداریم که عشر محل اختلاف است. بعداً همه بحث می‌کنیم. تواتر عشر برای شهید است که ابن جزری گفت امّ فی الفقه و القرائه. واقعاً به این صورت است، تا کسی نشده باشد برایش صاف نمی‌شود که عشر متواتر هست یا نیست. لذا اینجا هم که ایشان می‌گویند صحبتشان سر سبع است که مورد اتفاق همه است.

شاگرد: ملاحظه فرمودهایدکه قرائات مختلف سلسله اجازات مختلف تا پیغمبر دارد؟

استاد: بله، مرحوم نوری می‌گویند. در البیان بود. می‌گویند اینها که سند ندارند، سندها را برداشته اند و به همه چسبانده اند و اتصال ایجاد کرده اند. آلآن کتاب اجازات بحارالانوار را آورده‌ام. در آن جا ببینید علماء شیعه چه دقت هایی داشتند. از این جور اعزه و بزرگان تعجب است که کلماتی بگویند که وقتی به‌دنبال آنها می‌روی از آنها تعجب می‌کنی که می گویند اینها سند ندارد. نوع اینها را هم در فدکیه گذاشته‌ام. شما هم هر چه متمکن شدید که لینک های مناسب بگذارید که هر کسی که آمد همه صفحات را با هم ببیند، خیلی خوب است.

«**و كثيرا ممّا أورده سابقا**»؛ همان کسی که او را در می‌کنند،«**شاهد عليه**»؛ بر علیه خودش شهادت می‌دهد.«**و ذلك**»؛ حال می‌خواهند حرف واحد را توضیح بدهند. منظور من اینجا است. آقای صاحب وسائل شما که شیعه هستید، شیعه می‌گویند حرف واحد. چطور می‌خواهید معنا کنید؟! می‌فرمایند: «**إمّا أن يكون نزل على وجه واحد**»؛ چند وجه می‌گویند. یکی اینکه حرف واحد یعنی ملک وحی ابتدا به یک صورت آورده است. «**ثمّ جوّز النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله بأمر من اللّه الوجه الآخر او الباقي**»؛ به امر خدا حضرت وجه دیگری را هم اجازه دادند. شبیه فرض و سنت است. چطور نماز دو رکعت است اما فرض و سنت دارد؟! یعنی پیامبر خدا از باب سنت به آن اضافه کرده‌اند. به امر خدا است و کاری به جز امر خدا نمی‌کنند. این وجه سر نمی‌رسد.

شاگرد: روایات نزل علی سبعه احرف، صریح بود.

استاد: علی ای حال خودشان هم وجه دیگری را می‌گویند.

«**و قرأ عليه السّلام بكلّ واحدة مرّة و جبرئيل قرأ كذلك**»؛ نه اینکه حضرت تجویز کنند و شما بخوانید، خودشان مکرر خوانده‌اند ای ملک وحی مکرر خوانده‌اند. اینها را صاحب وسائل می‌گوید.

«**و لا يناف يه نسبة القراءة**»؛ بعد وارد این می‌شوند که چرا می‌گویی قرائت عاصم؟این را من نمی خوانم و ایشان توضیح می‌دهند تا اینجا که می‌فرمایند: بسم الله چطور است؟ ما شیعه که می‌گویی بسم الله جزء سوره است و نماز هم که باطل است. خب اگر قرائات سبع متواتر باشد، بخشی از قرائات سبع این است که سوره بسم الله نمی‌خواهد. پس معنایش این است که از پیامبر خدا متواتر است که سوره نیاز نیست. و حال اینکه خلاف نظر شیعه است. ما می‌گویی اگر بسم الله نخوانید باطل است. می‌خواهند جواب بدهند. می‌فرمایند: «**و لا يناف ي ذلك قراءة نصف القرآن بحذف البسملة فإنّ ذلك مستثنى بإجماع أصحابنا**»؛ صاحب مفتاح الکرامه همین را می‌گویند. ان شالله سر اینکه بسمله جزء سوره هست یا نیست، مفصل بحث می‌کنیم. کما اینکه قبلاً همه بحث شده است. اینجا هم با اضافاتی که بعدا به آن برخورد کردم ان شاء الله عرض می‌کنم. ایشان چه می‌فرمایند؟ ایشان می‌فرمایند استثناء است. ما من عام الا و قد خص. ما می‌گویی سبع متواتر است، الا در همین که در اینجا نماز باطل است. می‌گویند پس

تواتر را چه کار می‌کنید؟ می‌گویند تواتر را برای شما الآن توضیح می‌دهم.

«**و نصوصهم علی عدم جواز ترکها فی الصّلاة، فما المانع**» حال از اینجا می خواهند جمع کنند «**من أن یکون تواتر عن النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله قراءتها تارة و ترکها فی غیر الصّلاة أخری دلالة و نصّا منه علی الحکمین فاختلف القرّاء فی الاختیار؟**»؛ که حضرت فرموده باشند در نماز بخوانید اما وقتی قرائت قرآن می‌کنید آن را نخوانید طوری نیست. قرائات سبع هم به همین معنا است. ان شاللّه بعداً بررسی می‌کنیم. به این صورت سر نمی‌رسد. این استدلال تمام نمی‌شود. یک جور دیگری باید صحبت کنیم.«**فاختلف القرّاء فی الاختیار؟**»؛ چه مانعی دارد؟! این قسمت را برای اینجا خواندم؛«**و قد عرفت سابقا أنّ الإمامیّة روت أنّ القرآن نزل علی سبعة أحرف و روت أیضا أنّه نزل بحرف واحد، و الجمع ممکن بأن یکون نزل علی حرف واحد و نزل أیضا أنّه یجوز القراءة بسبعة أحرف**»؛ یعنی خود مردم مجاز باشند. بعداً بحث می‌کنیم.«**فیصدق الخبران من غیر منافاة**».

بعد عبارت مجمع را می آورند و بعد می فرمایند «**أقول: إذا ثبت هذا فیصدق أنّ السّبعة أحرف منزلة إمّا حقیقة و تفصیلا [و] إمّا بأن یکون نزل واحد ثمّ نزل تجویز ستّة و یصدق أنّ السّبعة لم ینزل و إنّما نزل واحد کما روی المعاصر سابقا و لا منافاة بین الأمرین**»؛ یکی نفر است که در همان قرن یازدهم است. ذهنیت خودشان را می‌گویند. یعنی در صدد هستند که بین حرف واحد و تواتر جمع کنند.

این خدمت شما باشد. سوال مهم ما این است که این ذهنیت ایشان است. کسانی مانند شهید اول و ثانی و علامه حلی در ذهنشان چه بوده؟ چطور جمع می کردند؟ روی این تفحص بکنید و ببینیم می توانیم از کلمات خودشان چیزی پیدا کنیم. یا از شواهد و قرائن منفصله. مثلا عبارت تفسیر قرطبی در ذهنم هست. تفسیر قرطبی معاصر همین بزرگواران بوده یا حتی مقداری هم جلوتر. وفات قرطبي ۶۷۱ است. با محقق اول معاصر می‌شوند. یک جمله‌ای دارد که کاملاً توضیح می‌دهد که در ذهن آن بزرگواران این باشد.

---

[1]تواتر القرآن ص۱۰۷

رسم و ضبط کلمات قرآن و نقش صنعت چاپ در آن‌ها

من توضیح «**فی رسم المصاحف**» را عرض بکنم. «**و فی رسم المصاحف**»؛ اگر حوصله کردید به این مراجعه کنید. در فدکیه هر کدام از این‌ها صفحه جدایی دارد. رسم اصطلاحی است. همین مصحفی که سعودی ها چاپ کرده‌اند نسبت به این هم توضیحی دارد. صفحه بسیار بلند و بالایی است که در فدکیه گذاشته‌ام. بنابراز رئیس آن لجنه بوده، توضیح میدهند که ما چه کار کرده‌ایم تا این عثمان طه را به نحو اخیر نوشته ایم. آن‌هایی که می‌گویند رسم باید امالئی باشد، آن‌هایی که می‌گویند نباید مصحف عثمانی باشد، مویدات و مبعدات را بحث می‌کنند. در اصطلاح آن جا می‌گویی یک رسم المصحف داریم و یک ضبط المصحف. می‌گویی «اتبعنا فی رسم المصحف کتاب الدانی و فی ضبطه المصحف قرائة الحفص»؛ به این صورت در ذهنم هست.

رسم چیست؟ پایه کلمات است. ضبط چیست؟ نَقط المصحف است. با این توضیح که دانی می‌گوید –تا زمان او هم بوده- مصاحف دو جور هستند. مصاحفی که به نحو خلیل بن احمد تشکیل می‌کنند و اعراب گذاری می‌کنند. مصاحفی که به نحو قبل از خلیل و به نحو ابو الاسود دوئلی و بعد از او نَقط می‌کنند و نقطه گذاری می‌کنند. نقطه گذاری به چه معنا است؟ به این معنا نیست که نقطه «باء» را بگذارند. یعنی اعراب را با نقطه می‌گذارند. حرکات را با نقطه می‌گذاشتند. این معلوم باشد.

چیزی که الآن می‌خواستم عرض کنم این است: وقتی صنعت چاپ آمد مصاحف رنگی کنار رفت. دیگر نمی‌شد. ای شما باید قرآن را چاپ نکنید. ای اگر چاپ می‌کنید ناچار بودید که از راه خلیل بروید. تشکیل چه بود؟ حروف کوچکی را بالای حرف می‌گذاشت. مثلاً فتحه کوچکی که به‌صورت الف بود. ای «یاء». ای «خ» و حرف کوچکی که به‌عنوان اعراب گذاری داشت. صنعت چاپ که آمد این رفت. الآن که نَقط می‌گویند ما خیالمان می‌رسد که فقط نقطه گذاری است. و حال اینکه به این صورت نبوده است.

این را برای این عرض کردم که خود صنعت چاپ سبب شد، انس بدنه مردم از بچگی با یک قرائت باشد. اگر آن نشده بود، النشر ابن جزری دم و دستگاه دیگری پیدا می‌کرد و خیلی از این موضع گیری هایی که بعداً شد، نمی‌شد. بنابراین رسم المصاحف روی اصطلاح الآن به‌معنای پایه کلمه بدون اعجام و بدون اعراب است. یک اعجام داریم که نقطه گذاری حرف است. یک اعراب داریم که حرکت گذاری است. قبلاً همان نَقط، اعجام نبوده، بلکه اعراب بوده. ولی در قرآن بعد از طبع، این دو با هم جمع شده‌اند. قرآنی که از چاپ بیرون آمد هم اعجام داشت –یعنی نقاط «باء» و «تاء» را گذاشته بودند- و هم اعراب داشت که طبق قرائت حفص از عاصم بود.

رسم چیست؟ رسم زمانی است که نقطه و اعراب برداشته شود. رسم المصحف این‌چنین است. یعنی فقط پایه حرف است. «فتبینوا» یا «فتثبتوا»؟ هر دو آن‌ها می‌شود. رسم آن واحد است. یعنی از ناحیه بنیه کلمه تفاوتی نمی‌کند. اما اگر گفتید «فتوکل» و «و توکل» از نظر رسم موافق نیستند. رسم یعنی بنیه کلمه. لذا در مصاحف عثمانی متجاوز از پنجاه مورد که متواتر بین مسلمین است و در همه تفاسیر هم آمده، مواردی است که بین مصاحف عثمانی در رسم تفاوت است. یعنی پایه کلمه در مصحف عثمان مختلف نوشته شده است. چرا ؟ این جزری

توضیح آن را داد که توضیح خیلی خوبی هم هست. الآن می‌خواستم شواهد عددیه را بگویم که وقت گذشت. ابن جزری می‌گوید از کارهایی که عثمان کرده این است که حتی‌الامکان تعدد قرائات را در همین مصحفی که می‌خواستند توحید و توجیه مصاحف و قرائات بکنند، باقی بگذارند. او می‌گوید عرب به لسان‌شان و به لغت‌شان «اهدنا الصراط المستقیم» را با «س» می‌خواندند. عرب «س» را می‌دانند و بلد هستند. اگر ان‌سخ عثمان با «س» می‌نوشت کلاً قرائت «ص» فراموش می‌شد. می‌گفت خب ما دو کار می‌کنیم. «س» را که خود عرب می‌خواندند و در قراء سبعه هم هست. یعنی از قرائات متواتر هم هست. ولی رسم را به «ص» می‌نویسیم. چرا؟ برای این‌که قرائت «ص» فراموش نشود. این را ابن جزری می‌گوید. شواهد دیگری هم دارد.

هنوز موارد دیگری در توضیح ضبط و رسم هست؛ ضبط مغاربه، ضبط مشارقه، خود مصاحف، تدوین الکتب. شما این موارد را نگاه بکنید. در فدکیه اینها را رنگی کرده‌ام. هم در بحارالانوار از چاپ اسلامیه آورده‌ام. ببینید علماء شیعه سطر به سطر کتاب‌های قرائت را زدند هم می‌خواندند و بعد اجازه می‌دادند. علامه حلی یک اجازه مفصلی دارند؛ اجازة العلامة الحلی لبنی زهره، اجازه مفصلی است. ببینید علامه حلی خودشان نقل می‌کنند که من شاطبیه را از پدرم نقل می‌کنم. یعنی مقری علامه حلی در شاطبیه در قرائات سبع، پدرشان بوده‌اند. تا به خود شاطبیه و دانی می‌رسند. از دانی هم که سندها معلوم است. همه بزرگواران مفصل دارند. یعنی این‌که اینها مشغول بودند و سند داشتند. لذا علامه حلی در کتب‌شان شک ندارند که قرائات سبع به همین معانی که ما بحث می‌کنیم متواتر هستند.

شاگرد: کسانی که چاپ کرده‌اند چرا به خصوصه این را انتخاب کرده‌اند؟

استاد: در فدکیه مفصل آمده است. اصل آن حکومت عثمانی است. یعنی مروج قرائت حفص از عاصم ترک های عثمانی بودند. چرا این طور کردند؟ مهم‌ترین محورش این بود که حنفی بودند. مذهب اهل‌سنت در ترویج یک قرائت خیلی مؤثر است. الآن عرب آفریقا همه مالکی هستند و قرائت همه آن‌ها نافع است. چون نافع مدنی است و مالک هم مدنی است. ابوحنیفه کوفی است، عاصم هم کوفی است. دلیل دیگری که می‌گویند این است که زند ترک های عثمانی قرائت حفص راحت است. علامه هم می‌گویند. برای کسانی که عرب نیستند برخی از قرائات سخت است. حفص بسیار راحت بوده. ما شواهدی پیدا کردیم که سابقه آن بیش از این بود که بگوییم صرفاً عثمانی ها به‌دلیل راحتی آن را انتخاب کرده‌اند.

شاگرد: این‌که می‌گویند اگر علامت پایین باشد؛ مانند مصطرون، پایین باشد مشهورتر است، دلیلش چیست.

استاد: در مصحف اصلی «س» و «ص» کوچک پایین و بالا نیست. بعداً به‌خاطر تعدد قرائات اینها را گذاشتند.

شاگرد: می‌گویند در قرائت حفص از عاصم اگر «س» پایین باشد «ص» اشره است. این تنها ناظر به قرائت حفص از عاصم است یعنی ناظر به بحث قراءات است یا جدای از آن به حساب می آید؟

استاد: الآن نمی‌دانم. فرمایش خوبی است، ان شالله در جلسه بعد. اینها چیزهای خاصی است که هر وقت به‌دنبال آن می‌رویم چقدر فایده می‌دهد. جزاکم الله خیرا.

شاگرد: در بحث ام الکتاب و حروف مقطعه، آیا می شود گفت که مقصود نشانه هایی است که فقط صرف نشانه هستند و بحث می باشند ؟

استاد: فایل های آن موجود است. اوائل سال ۹۰-۹۱ بود. در ذیل «ق و القرآن..» این حرف شما را مطرح کردیم. من این جور به ذهنم بود که در وجوه حروف مقطعه، اعلی داریم، افضل داریم، طبیعی تر داریم. طبیعی ترین معنا منافاتی ندارد که افضل نباشد. توضیح این را در آن جا عرض کردم. یکی

از وجوهی که در آن اجا صحبت شد همین فرمایش شما است.

شاگرد: یعنی معنا نباشد و فقط نشانه باشد ؟

استاد: یعنی خودش باشد به یک معنایی که نه اینکه به هیچ نحوی ارتباط با معنا نداشته باشد چرا که اگر منظور لفظش باشد در دستگاه تکوینی یک مدلول طبعی دارد و شما نمیتوانید این را از آن بگیرید. اما معنا نباشد یعنی وضع و موضعه نباشد، این خوب است و در آن اجا از این احتمال صحبت شد.

اشتمال مصحف امیرالمؤمنین بر جمیع قرائات

شاگرد۲: در مصحفی که امیرالمؤمنین نوشتند و آنها قبول نکردند، قرائات سبعه لحاظ شده بود؟

استاد: بله، سید شمس الدین در جزیره خضراء توضیح میدهند. در بحارالانوار آن را ببینید. ایشان می گوید: ما در جزیره خضراء این قراء سبعه را نمیشناسیم که چه کسی هستند. بعد میگوید آن چه که ما میدانیم این است که قرآن نازل میشد، عرضهها بود، در عرضه اخیر حضرت امام کردند. بعد میگویند که فالجمیع قرائة امیرالمؤمنین[1]. خیلی جالب است. خود مرحوم نوری که فصل الخطاب نوشته اند، کتاب جزیره خضراء را به فارسی ترجمه کردهاند. من هم در فدکیه گذاشتهام. البته ایشان میگویند همگی آن قرآن است. ترجمه دقیق نکردهاند. اگر شما نگاه کنید میبینید که ما در اینجا مباحثه کردهایم. مفصل رفتهایم و برگشتهایم. یعنی تمام کسانی که با عرض من مخالف بودند، قبول کردند که عبارت جزیره خضراء – بعد از تدبر و دقت- نص در این میشود که سید شمس الدین همه قرائات را میگوید پس مصحف امیرالمؤمنین مشتمل بر تمام سبعة احرف است. غیر از این هم نمیشود باشد.

شاگرد: «منه یستخرج القرآن» به چه معنا است؟

استاد: ما کیفیت آن را نمیدانیم اما محتملات آن را مباحثه کردیم. فایل های آن هست.

---

[1]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۵۲، ص ۱۶۹؛ فقرأ النبي ص القرآن من أوله إلى آخره فكان كلما مر بموضع فيه اختلاف بينه له جبرئيل ع و أمير المؤمنين ع يكتب ذاك في درج من أدم فالجميع قراءة أمير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين..

قرائت ابن عباس در تفسیر مجمع البیان

شاگرد: مرحوم طبرسی به قرائت ابوبکر عیاش عنایت دارند؟

استاد: قرائت ابن عباس بین عجم، در زمان متأخر بوده. بله درست است. صاحب منهج الصادقین تصریح می‌کنند که قراءت ابن عباس در عجم به غایت شهرت است. اما زمان طبرسی که چندین قرن قبل از آن می‌شود، بعضی از کسانی که مصاحف را تحقیق کرده‌اند می‌گویند اینطور نبوده که رواجی که در قرن دهم و نهم برای ابن عباس بوده، در زمان طبرسی هم بوده باشد. هنوز مستقر نشده بود. لذا در اینکه به آن عنایت داشتند به این معنا که یکی از موارد مورد اعتنای ایشان بوده، حرفی نیست. اما کلیت آن را نمی‌دانم. الآن هم یادم نیست. یک آقایی می‌گفتند خیلی از مواضعی را که در مجمع دیدم، ایشان بناء را بر ابن عباس یا کسی دیگر می‌گذارند. خلاصه من الآن چیزی ندارم که تحقیق کرده باشم و خدمت شما بگویم. ولی اگر در اینترنت بگردید شاید رساله‌ها باشد؛ در اینکه سبک مرحوم طبرسی در تفسیر بیشتر غلبه در کدام یک از این قرائات دارد. خدا رحمتشان کند ما که این مباحثه را می‌کنیم یک بخش مهمی از آن را مرحوم طبرسی برای ما راهش را باز کردند. مجمع را خیلی مباحثه کردیم. کاملاً آنس می‌دهند.

جواز قرائات متعدد در نماز

شاگرد: فرض کنید که در سوره حمد سه قرائت مختلفه هست. می‌توانیم یکی از آن را از ابتدا تا انتها بخوانیم و یکی از آن را از اول تا آخر و ...؟

استاد: برای من که صاف است. به طور قطع و مرحوم سید هم این را دارند و ایشان تخییر ابتدائی نمی‌دانند بلکه تخییر استمراری است.

شاگرد: در رکعت اول هر دو را بخوانیم. مثلاً آیه اول را از یک قاری بخوانیم. آیه دوم را از قاری دیگر.

استاد: می‌گویند آن هم جایز است اما مستحب این است که این کار را نکنید. ایشان در مقامات عشره دارند. می‌گویند مستحب این است که این کار را نکنید ولی جایز است. یعنی شما می‌توانید در یک قرائت حمد، یک آیه را از یک قرائت بخوانید، آیه دیگر را از قرائت دیگر بخوانید. اما می‌گویند طوری نباشد که با هم به تهافت برسد. مثلاً «فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ»[1] و«فتلقی آدمَ من ربه کلمات» را به‌صورت «فتلقی آدمَ من ربه کلمات» نخواند. این دیگر غلط می‌شود.

شاگرد: اگر به این صورت باشد، معارفی که از قرآن به دست می‌آید حاصل ضرب این‌ها می‌شود.

استاد: به نظرم در تفسیر بیان السعاده دیدم ای جای دیگر، که ایشان یک آیه را با تمام قرائاتش می‌گوید یک میلیون وجه یا بیشتر استفاده می‌شود.

شاگرد۲: این همان شاخه گل است .

استاد: شاخه گل یک بخشی از آن است. ما هم استعمال لفظ در اکثر از یک معنا داریم و هم تعدد قرائت داریم. این‌ها از نظر دقت با هم تفاوت دارند. لفظ واحد و معنای متعدد، لفظ متعدد و معنا هم متعدد.

---

[1] البقره ۳۷

جزئیت بسم الله در سوره

شاگرد: اینکه می‌گویند بسم الله جزء سوره هست یا نیست، برخی از قائلین را دارد که می‌گویند جزء سوره نیست اما باید در نماز خوانده شود.

استاد: اینطور نیست. من جلوتر عرض کردم که برای من صاف است، حتماً بسم الله جزء هر سوره است. آیه مستقل هم هست. اما باید از جزئیت تحلیلی بکنیم. این خیلی مهم است. انواع جزئیت چیست. در اذهان یک نوع جزئیت است لذا در آن می‌مانند که چه کار کنیم در حالی که ما چندین نوع جزئیت داریم. وقتی با مثال‌های بیّن این چند نوع جزئیت را واضح کردیم تازه می‌بینیم اگر اینها می‌توانند اجزاء باشند پس بسم الله هم یکی از آن‌ها است. فلذا عرض من این است که در قرآن کریم یک بسم الله بیشتر نداریم که همان آیه شریفه با وضع الهی تکرار می‌شود. یعنی اگر ۱۱۴ بار هم نازل می‌شود به این معنا نیست که آیه چندتا است. یک آیه است و این آیه، همان شروع قرآن کریم است. نمی‌دانم در چه سالی بود که بحث کردم، نحوه جزئیت را توضیح دادم. اینجا هم دوباره می‌آید.

سبعة احرف در قرآن و فتوای امام (ع)

شاگرد: در روایت[1] هست که از حضرت می‌پرسند احادیث مختلفی از شما نقل شده است، حضرت می‌فرمایند «إنّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَأَدْنَى ما لِلْإِمامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ».

استاد: سند این روایت خوب است. دلالتش که هنگامه است. اتفاقا در اینجا می‌گویند احکام ما خمسه است، چطور حضرت می‌فرمایند «ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة وجوه»؟ می‌گویند ما احکام بیشتری هم داریم. خیلی جالب است. جالبی این روایت این است که سائل می‌گوید «ان الاحادیث یختلف»، حضرت چه جواب می‌دهند؟ «إنّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَأَدْنَى ما لِلْإِمامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ».

شاگرد: بعد می‌گویند «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ».

استاد: در خود کافی خود قرائت «هذا عطائنا» در السنه اهل بیت علیهم السلام چند جور آمده است. بحث آن را هم در کافی شروع کرده بودیم اما نشد که ادامه دهیم. «ادنی للامام» به چه معنا است؟ نوشته ای هم در فدکیه هست. خب بگویند «فللامام ان یفتی». مگر نمی‌گویند که قرآن «علی سبعه» است، خب چرا می‌گویند «ادنی ما للامام»؟ نسبت به این توضیحی در آن جا نوشته ام. یعنی این «ادنی»ای که امام علیه‌السلام می‌فرمایند منظور از «سبعه احرف»ی که نازل شده، هفت قرائت و هفت وجه نیست. ادانی آن این است. دارد زمینه‌ای را فراهم می‌کند برای میل‌یارده‌ا وجه. مثل ریشه درختی است که ولو از هفت بالا می‌رود اما این هفت سبب می‌شود که شاخ و برگ‌ها مفصل شود. ابوالفضل رازی کلامی دارد، می‌گوید اگر تمام امت اسلامی به تعداد نفراتشان قرائت مأثوره –بر فرض ثبوت– داشته باشند، باز قرآن ظرفیتش را دارد؛ «ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللّهِ[2]».

شاگرد: این بیش از برداشت است. چون «و جعلنا من المتقین اماما» را «من المتقین اماما» می‌خوانند. بعد می‌گویند بر این حرف نازل شده است. نه اینکه به «للمتقین» نازل نشده، بلکه به «من المتقین» هم نازل شده است.

استاد: شیخ مفید در المسائل السرویه همین را می‌گویند. حدیث را مطرح می‌کنند؛ «کنتم خیر امة» «کنتم خیر ائمة». شیخ مفید می‌فرمایند این حدیث واحد است، چطور می‌توانیم اینگونه بگوییم؟ بعد می‌گویند ولا ینکر که دوبار نازل شده باشد. یعنی همان که متواتر هست که نازل شده .

والحمد لله رب العالمین

[1]الخصال، ج۲، ص: ۳۵۸؛ عن حمّاد بن عثمان قال: قلت لأبي عبد اللّه ع إنّ الأحاديث تختلف عنكم في العشاء الآخرة فمنها ما يذهب ثلث الليل ومنها ما يذهب نصف الليل إلى أن قال فإذا كان كذلك فعلى أيّ السبعة أصوم فقال على السبعة التي فيها الإمام أو فيها أنت إن شئت أو على السبعة التي يفطر فيها الناس إن شئت أو على السبعة التي فيها الأضحى إن شئت أو على السبعة التي فيها الفطر إن شئت أو على السبعة التي فيها الناس جميعا إن شئت أو على السبعة التي فيها الناس جميعا إن شئت.

[2]لقمان۲۷